

خسر

(از کتاب: رُشد)

خسر، رشد، تکامل، هم از آن کلمه هایی هستند که بسته بندی شده به ما هدیه شده اند، بدون آن که آن ها را یافته باشیم، با آن ها به بازی نشسته ایم.

در برابر دیگران که می گویند برای چه آفریده شده ایم، خیلی پر طمطراق و شتابزده می گوئیم برای تکامل و طرف بدون این که مفهومی از خودش، از استعدادهایش، از نقص و کمبود ها و نیازهایش و از شکل گرفتن ها و به اوج رسیدن استعدادهایش، در نظر داشته باشد، زبانش بند می آید و مبهوت نگاه می کند.

و اگر عصیان گر تر و طوفانی تر باشد، با خستگی می پرسد، خوب اصلاً تکامل برای چه؟ چرا تکامل پیدا کنیم؟ من نمی خواهم به کمال برسم.

این هر دو عکس العمل از آن جا مایه می گیرند که هنوز معناها را ندیده، به کلمه ها رسیده ایم و به جای همپایی و همراهی، کلمه ها را به یکدیگر هدیه داده ایم و مطالب را بسته بندی شده برای هم پرت کرده ایم.

در حالی که برای شناخت این که برای چه هستم، باید بدانم با چه چیزهایی هستم. از وسایلی که در یک اتاق هست می توان کشف کرد که این اتاق برای چیست و برای چه آفریده شده. از استعداد ها و نیروهای انسان هم می توان کشف کرد که او برای چیست و برای چه آفریده شده است.

برای من از سال های دور این سوال که برای چه هستم طرح شده بود و به جواب بسته بندی شده اش هم رسیده بودم و با شور و حال می شنیدم: برای تکامل! تا این که دوره نقادی و عصیان گری شروع شد و حرف های سر بسته به تحلیل رسیدند و در برابر سوال ها، با حلم و تانی، کار تحلیل آغاز گردید.

در این دوره بود، که به این نکته رسیدم که انسان در یک مرحله خودش را کشف می کند و در یک مرحله، این معدن را استخراج و تصفیه می کند و در یک مرحله به استخراج شده ها و آهن های تصفیه شده، شکل می دهد و آن ها را به صورت ماشین ها و ابزار های گوناگون در می آورد و به تکامل می رساند. ولی مساله در همین جا خلاصه نمی شود، که پس از شکل گرفتن و به تکامل رسیدن، نوبت رهبری کردن و جهت دادن به ماشین های تکامل یافته می رسد.

به اینگونه بود، که یافتن انسان برای مساله ای بالاتر از شکل گرفتن و تکامل یافتن باید بکوشد، چون تنها این کافی نیست که شکل بگیریم و در ابعاد وسیع ماده و معنا تکامل پیدا کنیم، زیرا با این تکامل یافتن، مساله بن بست و عبث و پوچی زود تر پیش می آید و عمیق تر مطرح می گردد.

کسی که بهترین ماشین را و شکل گرفته ترین وسیله ها را و تکامل یافته ترین مرکب ها را با خود دارد مساله بن بست و ترافیک و محدودیت ها را بیشتر احساس می کند و عمیق تر می فهمد. انسانی که در دو بعد ماده و اخلاق شکل گرفته و به تکامل رسیده، اما جهت ندارد و راه ندارد، به بن بست و عبث و پوچی عمیق تری گرفتار خواهد شد و این بن بست و عبث و پوچی (۱) را دیگر نمی توان با عرفان شرق هم درمان کرد و با هیپی گری مداوا نمود، چون این عرفان، خود یک نوع تکامل برای استعدادهای عظیم تر انسان است که پس از شکل گرفتن و تکامل یافتن، باید به دنبال راهی بزرگ تر برای حرکت کردن و جهتی برتر برای دویدنش بود.

برای این انسان مساله جهت و صراط و مرکب ها و رهبری ها و روش حرکت و منزل ها، مطرح می شوند و تنها استعدادهای تکامل یافته در دو بعد ماده و اخلاق مساله ای را حل نمی کنند.

آن لحظه ای که انسان فکر و عقل و دلش را مثل ابزار ها و ماشین هایش شکل بدهد، آیا آن روز این استعدادهای (ی) شکل گرفته و به بن بست نشسته، بحران های بزرگتری را سبز نمی کنند؟

انسان هنگامی آدم می شود که به استعدادهای شکل گرفته اش جهت بدهد. برای این انسان، مکتبی، مکتب می شود که جهت حرکت و صراط و روش حرکت و... را به او یاد بدهد و بیاموزد، بدون آن که او را مسخ کند و او را در راه بغلطاند و یا بغل بگیرد.

با این دید بود که آیه های *الیه ترجعون* (۲)، *ان الی ربک المنتهی* (۳) و آیه های *اهدنا الصراط* (۴) و *انک تهدی الی صراط مستقیم* (۵) و آیه های مربوط به معاد و این که بهشت منزل است، نه مقصد و *جنات الفردوس نزلاً* (۶)، پیام های عظیمی همراه می آوردند و نورهای بزرگی بر سر راه می ریختند.

با این دید و پس از این حرکت فکری وقتی به دنبال جواب سوال سابقم که برای چه آفریده شده ام، قرآن را می کاویدم، آیه هایی از قبیل، *اراد بهم ربهم رشداً* (۷) و *انا سمعنا قرآناً عجیباً یهدی الی الرشده* (۸) و *یا ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل* (۹) و... روحم را به گونه ای گرفتند که تمام عصیانم به تسلیم رسید و یافتم که چگونه انسان پس از تشهد به تسلیم می رسد و یافتم که این تسلیم از تمام عصیان های تاریخ عظیم تر است، که در چنین تسلیمی، تمام عصیان ها شکل گرفته اند و جهت گرفته اند.

این تسلیمی است که عصیان ها در آن به زنجیر بسته اند و در راهند.

قرآن کتابی بود که به انسان، نه تکامل، که رشد را هدیه می داد. *یهدی الی الرشده* (۱۰).

قرآن کتابی بود که پس از شکل گرفتن، رهبری کردن را می آموخت، که رشد، رهبری کردن استعدادهای تکامل یافته است....

(۱) انسان گاهی به بن بست می رسد، با این که نیرو و توان برای رفتن دارد، راهی پیش پایش نیست، اما گاهی راهش هست، جایی برای رفتن دارد، اما توانش نیست. این عجز است و آن عبث و پوچی.

می توان میان عبث و پوچی هم مرزی بست. عبث، بی مصرف ماندن استعدادهای عظیم انسانی است که عظمت خود را یافته و پوچی، زبونی انسان در برابر شکست ها و بحران هایی است که به تجربه حسشان کرده. عبث از درک عظمت انسان مایه می گیرد و پوچی از عظمت رنج ها و شکست ها.

(۲) بقره، ۲۸.

(۳) نجم، ۴۲.

(۴) حمد، ۶.

(۵) شوری، ۵۲.

(۶) کهف، ۱۰۷.

(۷) جن، ۱۰.

(۸) جن، ۲.

(۹) انبیاء، ۵۱.

(۱۰) جن، ۲.